

فروپاشی حکومت با دیکتاتوری!

همایش ملی «هشتادمین سالگرد اشغال ایران و سقوط رضاخان؛ بررسی علل اشغال ایران و سقوط رضاخان در ۳ شهریور ۱۳۲۰» ۲۲ تا ۲۴ شهریورماه ۱۴۰۰ در پژوهشکده تاریخ معاصر با حضور جمع زیادی از استادان مختلف حوزه تاریخ برگزار شد. در ادامه گزیده‌ای از سخنان چند تن از استادان حاضر را می‌خوانید.

به گزارش خبرنگاران جامعه گزارش خبر، نگاه افسانه‌ای به رضاشاه خطرناک است در سال‌های اخیر به‌ویژه دو دهه اخیر که رسانه‌های دیداری و شنیداری فارسی‌زبان خارج از کشور گسترش پیدا کرده‌اند، یک تصویر و تصویری از طریق تبلیغات پژوهشی رضاشاه رشد پیدا کرده که یک نگاه نوستالژیک افسانه‌ای درباره رضاشاه است که به مردم عادی هم منتقل می‌شود و آن این است که اگر رضاشاه بر حکومت می‌ماند، مشکلات حل می‌شد. این نگاه عوامانه تا حد زیادی بوده، اما از آنجایی خطرناک می‌شود که در میان نخبگان و دانشگاهیان نیز به صورت ابزاری رخنه می‌کند. من البته از جمله افرادی نیستم که صفر تا صد دوره قبل را بد بینم، اما این جوی که در سال‌های اخیر در خارج از کشور و در داخل کشور به قدیس‌سازی از رضاشاه پرداخته خطرناک است. ضمن اینکه انگیزه سیاسی و تبلیغاتی ضد ایرانی دارد، برای آموزه‌ها و رویه‌های علمی دانشگاهی خطر دارد و این مساله باعث می‌شود که بحث و بررسی مسائل ایران در دوران رضاشاه دشوار شود.

در صحبت‌های دوستانم این را شنیدم و قبلاً هم در مسائل مختلف تاریخ معاصر به‌ویژه دوره رضاشاه بود که برخی به منابع داخلی دسترسی ندارند و برخی هم به منابع خارجی. همین عدم دسترسی باعث می‌شود که محققان برجسته‌ای که راجع به یک دوره صحبت می‌کنند و حتی نامدار هم هستند به صراحت چیزهایی می‌گویند که شاید کامل نباشد. مهم‌ترین دلیل بی‌اعتنایی به مسائل داخلی عدم دسترسی به منابع و دانش نسبت به آنهاست. برخی هم مسائل داخلی را کم‌ارزش می‌دانند و به نوعی نسبت به منابع داخلی بی‌اعتنایی می‌کنند.

همه مسائل امروز را می‌توان در سه بعد بررسی کرد: مسائل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی که بدون توجه به هر سه اینها نمی‌توان تصویر درست به مسائل داشت. تقسیم‌بندی من از دوره رضاشاه سه وجه دارد: دوره اول که به نوعی نیازهای اجتماعی داخل ایران مردم را مجاب کرد که نسبت به ریشه‌های خارجی کودتا حساسیت‌شان کمتر شود و یک تعاملی با حکومت پیدا کنند، ولی دوره دوم دوره تضارب و تقابل و رویارویی جامعه سنتی و حکومت رضاشاه به‌ویژه براساس سه رکن احزاب، روزنامه‌ها و مجلس است که هر سه اینها بعد یک دوره عملاً به تصرف رضاشاه و حکومتش درمی‌آید و دوره سوم هم سرکوبی کامل توسط رضاشاه و تک‌صدایی محض است.

برخی در دوره اول تصور می‌کردند که یک دیکتاتور مصلح و پاک‌دست می‌تواند مملکت را نجات دهد؛ درحالی‌که این تفکر اشتباه بود؛ چرا که یک دیکتاتور عملاً کشور را نابود می‌کند. برخی هم تصورشان این بود که اگر در خدمت خودکامگان دربیایند می‌توان مملکت را نجات داد و به فضای باز سیاسی رسید.

از انقلاب مشروطه به بعد حضور بریتانیا در ایران تقویت شد. در قرن بیستم چند حادثه باعث جدی‌تر شدن روابط ایران و بریتانیا شد. اولین مساله امضای قرارداد داری است. مساله دوم حضور تمام‌عیار خارجی‌ها در خلیج فارس است که به اشغال جزایر جنوب ایران کشید و سوم مساله هند و استعمارش است که این موارد حضور بریتانیا را در ایران تثبیت می‌کند.

رضاشاه با سیاست خودکامانه خود در طول حکومتش عملاً راه را برای اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ فراهم کرد. در ظاهر این تصمیم قوای خارجی بود، اما در عمل مقدماتش از سال‌ها قبل توسط خود حکومت ایران فراهم شد. ارتباط ایران و بریتانیا از ۱۹۳۳ به یک روند کاملاً غریبانه کشید که اوج آن در شهریور ۱۳۲۰ نمود و ادامه پیدا کرد که هیچ‌وقت هم به حالت عادی بازنگشت. پس از آن این روند با جایگزینی امریکا ادامه پیدا کرد که مناسبات اقتصادی آن تا دهه ۱۳۵۰ ادامه یافت.

ایدئولوژی رضاخانی

رویدادهای سیاسی - نظامی کشور که به کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و متعاقب آن انقراض سلسله قاجار و استقرار رژیم پهلوی انجامید، چه از حیث اهداف بلندمدتی که برای آن اندیشیده شده بود و چه از حیث عملیات سیاسی - امنیتی که منجر به پیروزی کودتا شد، نباید آن را واقع‌ای شبیه تغییر سلسله‌های پادشاهی تاریخ ایران دانست، بلکه باید این جریان را در چارچوب نقشه راهی که انگلستان و صهیونیسم جهانی برای خاورمیانه کشیده بودند و شرایط مناسبی که پس از جنگ جهانی اول و تحولات مهمی که در نتیجه آن پدید آمد، دانست و بررسی کرد.

در نقشه راه جدید، استعمار انگلستان به سبب ضربات نظامی و اقتصادی که در جریان جنگ جهانی اول متحمل شده بود، دیگر نمی‌توانست همانند گذشته به حضور نظامی خود در مناطق دیگر جهان ادامه دهد و به دنبال این جریان دولت‌های دست‌نشانده جدیدی با ظاهر ملی‌گرایانه بر سر کار آورد و همان اهداف را با هزینه مردم آن کشور به نتیجه رساند. اما لازم بود این تغییرات به‌گونه‌ای بسیار سری و در درازمدت انجام شود تا بر مردم پنهان بماند، مگر بر مجریانی که قرار بود آن را اجرایی کنند.

بیشترین تلاش و اقدامات فرهنگی رژیم پهلوی در جهات نظریه‌پردازی و تبیین این وجه از ایدئولوژی رژیم شاهنشاهی بود که از طریق رسانه‌ها و تربیون‌های عمومی به آن دامن می‌زد و شعله احساسات ناسیونالیستی را فراتر می‌برد. بخش دیگر ایدئولوژی رضاخان تجدد بود. رژیم رضاخان به گمان خودش به نوسازی دست زد و با ظلم به مقابله با سبک زندگی مردم برآمد و اقداماتی شتاب‌زده انجام داد که نارضایتی‌هایی به همراه داشته و موجب وقایع خونین شد. ایدئولوژی رضاخان همچون رژیمش از آنجایی که هیچ سختی با مردم نداشت، نتوانست جایگاه خود را در حافظه مردم بیابد و سرانجام خود را از بین برد.

فقدان مقبولیت حکومت رضاشاه

در سال‌های متعاقب کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و سپس دوره حکومت رضاشاه، قتل‌های سیاسی عمدتاً مخفی و البته سبانه متعددی به وقوع پیوست. این قتل‌ها ترکیبی از افراد و شخصیت‌های سیاسی شاخص و درجه اول مخالف و بعضاً موافق رضاشاه را در برمی‌گرفت؛ اشخاص مخالف و موافقی که به هر دلیلی، رضاشاه نسبت به وجود و حضور آنان در عرصه کشور (در درون و حتی بیرون از حاکمیت)، سوءظن داشت و از ناحیه آنها، احساس نگرانی و خطر می‌کرد. درباره رقم دقیق کسانی که در دوره رضاشاه، به انحای گوناگون و توسط آدمکشان شهربانی و دیگر دستگاه‌های نظامی و امنیتی به قتل

رسیدند، آماری وجود ندارد. برخی منابع، گاه رقم ۲۴۰۰۰ نفر را اعلام کرده‌اند. پرسش ما در اینجا این است که چرا رضاشاه ترجیح می‌داد مخالفان و حتی رجالی وفادار صاحب‌نام و شناخته‌شده خود را با ترور و اقسامی از دیگر روش‌های مخفی سبانه و غیرانسانی به قتل برساند؟ تا جایی که تحقیقات ما نشان می‌دهد، دلیل آن: فقدان مشروعیت و مقبولیت حکومت رضاشاه در میان اقشار گوناگون جامعه ایرانی بود.

سیاست خارجی رضاشاه

در رابطه با فهم سیاست خارجی رضاشاه دو نگاه ساختارمحور و کارگزارمحور مطرح است. وقتی ما صحبت از سیاست خارجی رضاشاه می‌کنیم، در بین متغیرهای پنج‌گانه جیمز روزنا، متغیر مختلف فردی وزن بیشتری در فهم سیاست خارجی دولت ایران در آن مقطع زمانی دارد. این متغیر ناظر بر ویژگی‌ها و مختصات فردی تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران سیاست خارجی است. ما مختصات شخصیتی رضاشاه را همراه با سوءظن و بدبینی می‌دانیم که شناختی نسبت به موضوع حکمرانی نداشته و نگرش‌های متوهمانه داشته و طبیعتاً این مساله در خروجی سیاست خارجی اثر می‌گذارد. متغیر دوم منابع نقش‌گرایانه است که براساس این مولفه، وقتی فردی در یک نقشی قرار می‌گیرد یا از آن اثر می‌پذیرد یا برعکس روی دامنه آن اثر می‌گذارد. بیشتر از اینکه رضاشاه در آن دوره اثرپذیر باشد، روی نقش اثر می‌گذارد و ملزومات نقش را به حاشیه می‌برد. متغیر سوم منابع حکومتی است که این مولفه هم تحت‌تاثیر ویژگی‌های فردی رضاشاه شکل می‌گیرد و متغیر چهارم منابع ملی است و متغیر پنجم هم منابع خارجی است.

رضاشاه به جایی توجه به متغیر فرهنگی که باعث چسبندگی جامعه و انسجام ملی می‌شود، با اتخاذ سیاست تقابلی با هویت شیعی ایرانیان نه تنها نتوانست از این فاکتور بهره برده بلکه سیاست فرهنگی او به پاشنه‌آشیل سیاست او تبدیل می‌شود.

از این منظر فراز و فرودهای سیاست خارجی او قابل تبیین است که برگرفته از مختصات فردی است. او در مقاطعی به خاطر برداشت خاص از هویت ملی احساس می‌کند که باید به آلمان نازی نزدیک شود و همین باعث یک محاسبه غلط از نظام بین‌الملل و به تبع آن شکست نظامی ایران و ماجراهایی اسفناک در تاریخ معاصر می‌شود.

کودتای رضاخان و انحراف مشروطه

مشروطیت یک بیداری اسلامی محسوب می‌شود که دارای سه مرحله نهضت، نظام و تمدن است؛ البته مشروطیت به مرحله سوم، یعنی تمدن‌سازی نرسید. بیداری اسلامی یعنی هویت و تلاشی که یک نهضت دارد تا به هویت خود برسد که در جهان از مصر شروع شد.

مشروطیت هم یک نوع بیداری اسلامی بود، منتها قرائت‌های مختلفی از آن شد و انحرافات در آن پیش آمد، مثل اینکه طرح درستی در دوره نظام‌سازی نداشت و انحرافات در داخل خود نظام، مسوولان فاسد و دخالت خارجی و... هم پیش آمد. کودتای رضاخان انحراف مشروطه را کامل کرد. در آن دوره تعاریف ظلم به سمت استبداد و سپس دیکتاتوری رفت و تغییرات در واژه‌ها رخ داد.

چنین نهضتی چون مشروطه که ماهیتش دینی است به هر مقداری که از آن خط انحراف پیدا می‌کند، سقوطش نزدیک‌تر می‌شود.